



پندام خدای مهربان

ماجرای جوی در طبیعت
با قطب‌نمای اسرارآمیز



ماجرای جوی



درز لرزه

نویسنده: **پیرگریلز**
مترجم: امیر حسین میرزاییان

واحدنوجوان
مؤسسه‌ی نشر و
تحقیقات ذکر



ناشر پیشرو در انتشار
کتاب‌های مناسب برای
کودکان و نوجوانان

قاصدک
نوجوان



دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، خیابان محتشم، شماره‌ی ۳۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۲
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) ghasedakbooks.ir @ghasedakbooks @ghasedak_teen_books @ghasedakbooks

ماجراجویی در طبیعت با قطب‌نمای اسرارآمیز جلد ۶

برگریلز

مترجم: امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون حقیقی

طراحی: آتلیه گرافیک قاصدک

زیر نظر شورای بررسی

لیتوگرافی: مهر • کد: ۳/۱۲۱۱

چاپ اول: ۱۴۰۳ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۲-۵

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۳-۲

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

قیمت: ۵۹۰۰۰ تومان

سرشناسه: گریلز، بیر، ۱۹۷۴-م. Grylls, Bear, ۱۹۷۴-

عنوان و نام پدیدآور: ماجراجویی بعد از زلزله / برگریلز : ترجمه امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران : موسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۱۴ص: مصور: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.

فروست: ماجراجویی در طبیعت با قطب‌نمای اسرارآمیز؛ ۶. رمان نوجوان.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۲-۵؛ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۳-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The earthquake challenge, c۲۰۱۹.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی- قرن ۲۱م. ۲۱st century –Young adult fiction, English.

داستان‌های ماجراجویانه انگلیسی Adventure stories, English.

ترس از تاریکی / Fear of the dark / زلزله Earthquakes.

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۴۰۱-۱۳۶۴، مترجم

رده بندی کنگره: PZ۷

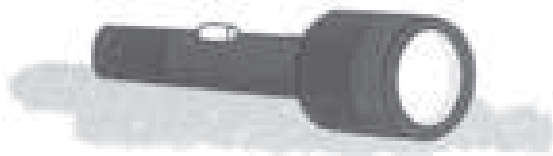
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴[ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۵۸۹۹۵

فهرست

- ۱: چاره‌ای نیست ۵
- ۲: تاریکی ۱۳
- ۳: پس‌لرزه ۲۱
- ۴: سه حرکت اصلی ۲۹
- ۵: نقشه‌ای برای خروج ۳۹
- ۶: راه حل در پشت بام است! ۴۹
- ۷: پایین می‌رویم ۶۰
- ۸: اردو در پارکینگ ۷۰
- ۹: سردسته‌ی گروه ۷۹
- ۱۰: ظرف‌های کثیف ۹۱





۱

چاره‌ای نیست

فاطمیما راحت و آسوده در کیسه‌ی خواب گرم و نرمش خوابیده بود. او چشم‌هایش را باز کرد و بلافاصله ناراحتی جای آن احساس آسودگی را گرفت.

فاطمیما زیر لب غرولندی کرد. او زود از خواب بیدار شده بود، قبل از آنکه صبح شود.

فاطمیما آن شب هم مثل شب‌های قبل، عمداً بعد از شام آب نخورده بود. شب‌های قبل با اینکه کمی تشنه بود خوابش می‌برد، اما تمام طول شب را تخت می‌خوابید و صبح همراه بقیه بچه‌های اردو بیدار می‌شد.

ولی آن شب مغز او به بدنش پیام‌های دیگری می‌داد. او باید می‌رفت دستشویی.

او دوباره زیر لب غرولند کرد. درست نیمه شب بود،

ولی خیلی به او فشار می‌آمد و نمی‌توانست تا صبح صبر کند.

چاره‌ای نبود، باید می‌رفت.

فاطمیما در چادر اردو از جایش بلند شد. همه جا حسابی ساکت بود. هیچ صدایی از بقیه‌ی چادرها نمی‌آمد. تنها صدایی که به گوش فاطمیما می‌خورد، صدای خر و پف هم گروهی‌هایش، کلویی و سوفی بود.

فاطمیما به آن‌ها نگفته بود که وقتی خانه است شب‌ها چراغ خواب را روشن می‌گذارد و می‌خوابد. نور چراغ خواب باعث می‌شد که هیولاها ی سیاهی که تخیل فاطمیما از تاریکی می‌ساخت، از بین بروند. او کنار کیسه خوابش نشست تا لباس گرم‌تر و روسریش را پیدا کند. دست آخر هم چراغ‌قوه‌ی کوچک را از زیر بالشش بیرون کشید.

فاطمیما نفس عمیقی کشید، در چادر را باز کرد و بیرون رفت. نور ضعیف چراغ‌قوه‌ی کوچک دلگرمی چندانی به او نمی‌داد. چراغ‌قوه یک دایره‌ی نور کوچک روی زمین درست می‌کرد تا فاطمیما بتواند جلوی پایش را ببیند، ولی حریف تاریکی محض اطراف نبود.

در آن اردو، بچه‌ها در محوطه بی‌درخت میان جنگل چادر زده بودند. دورتادور چادرها را درختان بلندی گرفته بودند که حالا به نظر فاطمیما شبیه جانوران غول‌آسای

سیاه‌رنگی می‌آمدند. نسیم ملایمی میان شاخ و برگ درختان وزید و صدای خش خش آن‌ها را بلند کرد. حالا انگار غول‌ها داشتند با هم حرف می‌زدند: «آن دخترک را ببینید! باید زود بگیریمش...!»

فاطمی به خود لرزید. هم به دلیل باد سرد نیمه شب و هم از وحشت.

اوضاع او همیشه همینطور بود. فاطمی سعی کرد به یاد بیاورد که آن‌جا در نور روز چه شکلی بود. این کار قبلاً هم به او کمک کرده بود. وقتی همه جا تاریک می‌شد، او به خودش می‌گفت: «همه‌ی چیزهایی که در نور بود حالا هم هست و غیر از آن‌ها چیز ترسناکی نیست. نه هیولایی کمین کرده و نه حیوانات وحشی بزرگ.»

البته او سعی می‌کرد با این کار خودش را آرام کند، اما تخیلش بالاخره راهی پیدا می‌کرد تا چیز ترسناکی در ذهنش بسازد.

فاطمی بی‌آنکه بداند قدم‌هایش را تندتر کرده بود. ناگهان پایش به طناب یک چادر گیر کرد و چیزی نمانده بود که با صورت زمین بخورد.

فاطمیما که تلوتلوخوران داشت سعی می‌کرد زمین نخورد، احساس کرد چیزی در جیبش است. کمی طول کشید تا بفهمد آن چیز، همان قطب‌نمای خودش است.



فاطمیما دیروز دوست تازه‌ای پیدا کرده بود. پسرکی به نام جک به او کمک کرده بود تا فعالیت آن روز اردویش را کامل کند. فاطمیما باید داخل غار تاریکی می‌شد و برچسبی را برمی‌داشت، اما از این کار می‌ترسید. جک به جای او داخل غار رفته بود و حتی نپرسیده بود چرا خودش این کار را نمی‌کند. فاطمیما از این بابت از او خیلی ممنون بود. این قطب‌نما را هم همان پسرک به او داده بود. اما در این تاریکی قطب‌نما به دردی نمی‌خورد. فاطمیما احساس می‌کرد هیولاهای تاریکی تعقیبش می‌کنند، اما او که نمی‌خواست دوباره زمین بخورد، قدم‌هایش را آهسته‌تر کرد.

حالا که او آهسته راه می‌رفت هیولاهای تاریکی زودتر به او می‌رسیدند، بنابراین تصمیم گرفت پشت سرش را نگاه نکند و فقط به روبرو چشم بدوزد.

حالا فاطمیما می‌توانست ساختمان سرویس بهداشتی اردو را که کنار محوطه‌ی چادرها بود، ببیند. او هرقدرد

به ساختمان نزدیک‌تر می‌شد سرعتش را زیادتر می‌کرد، چون حس می‌کرد چیزی نمانده هیولاهای تاریکی به او برسند.

شب پره‌ها و حشرات دیگر دور لامپ‌های روشن بیرون ساختمان می‌چرخیدند، اما فاطیما از آن‌ها نمی‌ترسید. او یگراست به سمت دستشویی خانم‌ها رفت.

چراغ‌های بیرون ساختمان همیشه روشن بودند. فاطیما در را پشت سرش محکم بست و نفس راحتی کشید. همه جا روشن بود. ضربان قلبش آهسته‌تر می‌شد. او موفق شده بود!



فاطمیما چراغ قوه‌اش را پشت یکی از شیر آب گذاشت و داخل یکی از دستشویی‌ها شد.

چند دقیقه بعد که داشت دست‌هایش را می‌شست، حالش خیلی بهتر شده بود.

او دست‌هایش را زیر دست خشک‌کن برقی گرفت و به یادش آمد که باید تمام راه را در تاریکی برگردد.

دست خشک‌کن چند ثانیه‌ای هوای گرم بیرون داد و بعد ...

جزرز. برق قطع شد.

برق قطع شده بود.

ساختمان سرویس بهداشتی در تاریکی فرو رفت.

داخل ساختمان حتی از بیرون هم تاریک‌تر بود، چون آن‌جا نه از نور ماه خبری بود و نه ستاره‌ها. اصلاً نمی‌شد چیزی را دید.

فاطمیما فریاد زد: «خدایا!»

او می‌دانست که برق قطع شده است و حتی زمانی که در خانه‌شان بود هم این اتفاق خیلی ناراحتش می‌کرد. تخیل فاطمیما دوباره به کار افتاد و او احساس کرد هیولاهای تاریکی پشت سرش می‌خزند. قلبش داشت از جا کنده می‌شد.

فاطمیما با صدای بلند گفت: «خب، من می‌دانم که هیچ